

نقد فرمالیستی منظومه آرش کمانگیر سیاوش کسرایی

معصومه محمدی^{۱۴}

چکیده

یکی از روش‌های بررسی متون ادبی، نگاه فرمالیستی به آثار ادبی است. در این روش، ضمن بررسی دقیق اجزا و عناصر سازنده متن، با تکیه به بسامدها و ارتباط میان آن اجزا، شاکله یا فرم آثار ادبی بررسی می‌شود. نگارندگان در این مقاله، می‌کوشند پس از یک مقدمه اجمالی حاوی آگاهی‌هایی درباره زندگی و شعر سیاوش کسرایی، با نگاهی فرمالیستی، ضمن بررسی عناصر سازنده متن آرش کمانگیر، در سه حوزه: الف. جنبه‌های زبانی؛ ب. جنبه‌های بلاغی و ج. گزارش روایت شعر، به بررسی هماهنگی یا ناهماهنگی میان اجزای آن در این منظومه بپردازند. این شعر بلند از جنبه‌های گوناگون زبانی، دستوری، سبکی، صرفی، نحوی، معنایی، موسیقایی، بلاغی، ادبی، سیاسی و اجتماعی، مهم است و نشان دادن ارزش‌های آن، نیازمند یک بررسی دقیق و همه‌جانبه نظیر روشی است که نگارندگان مقاله، در پیش گرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: سیاوش کسرایی، آرش کمانگیر، نقد فرمالیستی، ساختارگرایی.

مقدمه

سیاوش کسرای، از مشهورترین چهره‌های شعر معاصر ایران است. وی در سال ۱۳۰۵ شمسی در هشت‌بهشت اصفهان متولد شد. مثل بسیاری از شاعران شعر نو، یک شاعر اجتماعی است. پس از اتمام تحصیلات، در سال ۱۳۳۱ به عنوان کارمند در وزارت بهداری به کار مشغول شد. او که در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ممنوع‌القلم شده بود، اشعار خود را با نام مستعار «کولی»، شبان، بزرگ‌امید، رشید خلقی، فرهاد و ره‌آورد» به چاپ رساند.

سیاوش کسرای تا سال ۱۳۴۷ توانست شش مجموعه شعر چاپ کند. در سال ۱۳۶۱ ناگزیر به ترک ایران شد و سال‌های پایانی عمر خود را در افغانستان، اتحاد جماهیر شوروی و اتریش سپری کرد. سیاوش کسرای از مهاجران معروف به «نسل چهارم» بود که به اتحاد جماهیر شوروی رفت. او از زندگی در شوروی رنج می‌کشید و تجربه درونی خود را در سروده «دل‌م هوای آفتاب می‌کند» وصف کرده است. او در سن ۶۹ سالگی پس از عمل جراحی و ابتلا به ذات‌الریه در وین، پایتخت اتریش در ۱۳۷۴ درگذشت و در بخش هنرمندان گورستان مرکزی آن شهر به خاک سپرده شد. سیاوش کسرای طبق وصیتش، «هوشنگ ابتهاج» را متولی آثارش کرد که عبارتند از:

۱. «آوا»، (۱۳۳۱)، تهران؛ ۲. «آرش کمانگیر»، (۱۳۳۸)، تهران؛ ۳. «خون سیاوش»، (۱۳۴۱)، تهران؛ ۴. «با دماوند خاموش»، (۱۳۴۱)، تهران؛ ۵. «سنگ و شب‌نم»، (۱۳۴۵)، تهران؛ ۶. «خانگی»، (۱۳۴۶)، تهران؛ ۷. «به سرخی آتش، به طعم دود»، (۱۳۵۵)، سوئد؛ ۸. «از قرق تا خروس‌خوان»، (۱۳۵۷)، تهران؛ ۹. «آمریکا، آمریکا!»، (۱۳۵۸)، تهران؛ ۱۰. «چهل کلید»، (۱۳۶۰)، تهران؛ ۱۱. «پیوند»، (۱۳۶۳)، کابل؛ ۱۲. «ستارگان سپیده‌دم»، (۱۳۶۹)، لندن؛ ۱۳. «مهره سرخ»، (۱۳۷۰)، مسکو.

مشهورترین دفتر شعر سیاوش کسرای، منظومه بلند «آرش کمانگیر» از پرشورترین و بحث‌برانگیزترین حماسه‌های ماندگار ملی پس از مشروطه است که در سال ۱۳۴۱ و در قالب آزاد سروده شد. سیاوش کسرای از پیروان نیما یوشیج، پدر شعر فارسی بود و شعرش با سرودن حماسه منظومه بلند آرش کمانگیر، به اوج رسید. در این اثر، کسرای تا آستانه يك راه‌گشایی در عرصه شعر نو پیش رفت و با بیانی ساده، زیبایی و باریک‌اندیشی ویژه‌ای را عرضه کرد. کسرای عقیده داشت که وظیفه شاعر، بازآفرینی دیگرگونه و شاعرانه حقیقت است، (کسرای، ۱۳۸۰: ۹). او به عنوان یک شاعر تمام‌عیار، توانست منظومه آرش کمانگیر را در دهه‌های سی و چهل، عرضه نماید. منظومه «آرش کمانگیر» با ضرابهنگی دل‌نشین، کلامی شیوا و در عین حال فاخر، او را به فکر فرو می‌برد. در این مقاله، هدف نویسنندگان، بررسی این منظومه بر اساس دیدگاه‌های نقد فرمالیستی است. در «نقد فرمالیستی، متن ادبی یک ساختار منسجم و هماهنگ محسوب می‌شود که تمام عناصر موجود در آن، با یکدیگر رابطه متقابل دارند و به {هم} وابسته‌اند» (برتس، ۱۳۸۳: ۵۷).

از این منظر هر عنصر منفرد، کارکردی خاص دارد و به واسطه آن کارکرد، به کلیت اثر پیوند می خورد؛ بنابراین سعی می شود نقش هر عنصر شعری، اعم از «عناصر زبانی» شامل واژگان، ترکیبات و نحو متن، «عناصر بلاغی» شامل تشبیه، کنایه، مجاز، استعاره، نماد و برخی آرایه های ادبی نظیر واج آرای و عوامل دیگری نظیر کارکردهای عاطفی و معنایی در ارتباط با هم و نیز در ارتباط با کل مجموعه در نظر گرفته شود.

با توجه به حجم زیاد شعر و مجال اندک، نگارنده از آوردن شعر پرهیز نموده، علاقه مندان را به مطالعه اصل آن در آثار کسرایی ارجاع می دهد.

بحث و بررسی

۱. بررسی شعر از جنبه های زبانی

۱-۱. واژگان، ترکیبات و اصطلاحات قابل توجه

خارا: نوعی سنگ سخت، گرانیت / چشم انتظار: امید و آرزو داشتن / کولاک: برف توأم با باد شدید، طوفان / دم سرد: دارای هوای سرد، دارای هوای سرد: ۱. سحرگاهان سپیده دم؛ ۲. سخن نومی، آه ناامیدانه / آنک: اشاره به دور / بی در و پیکر / سفالین بام / آتش گه: جای افروختن آتش / دیرنده: دیر کننده، دیر پای، بادوام / کران: کنار ساحل دریا / افسرده جان / کومه: خانه کوچک که شکارچیان با شاخ و برگ در بیابان درست می کنند، کلبه / هیمه: سرشاخه خشک درخت، خار و خاشاکی که به درد سوختن بخورد، هیزم / بی دریغ افکنده: بی (نفی) + دریغ: بدون افسوس و حسرت گوشه ای انداخته شده / سیلی خورده: شکست خورده، لطمه خورده / دل مردگی: ملال، دل تنگی، بی ذوقی، افسردگی / گلگشت: گردش در گلزار، جای گردش و تفرج / شبستان: جای شب، خوابگاه، حرم سرا / آزادگان: ایرانیان / حدات: حائل میان دو چیز، کناره و انتهای چیزی / سرحد: مرز، کرانه خط، نشان و علامتی که زمین یا ملکی را از زمین و ملک دیگر جدا کند / بارو: دیوار قلعه، حصار / روسپی: فاحشه، روسفی نیز گفته اند / انجمن کردن: محفل و مجلس تشکیل دادن، / رایزن ها: کسانی که در امور با آنان مشورت کنند و ایشان رای و عقیده خود را بگویند / ناپاک دل / روز بهی: روز خوشبختی، روز سعادت / اضطراب: پریشان حالی، آشفتگی / فسون: ۱. نیرنگ، حيله، مکر؛ ۲. سحر، جادو؛ ۳. کلمات و اورادی که ساحران برای افسونگری می خوانند / چشم خانه: حدقه یا کاسه چشم / روزن: سوراخ یا شکاف کوچک که در دیوار یا چیز دیگر باشد، دریچه، پنجره کوچک / ستیغ: استیغ، راست و بلند، بلندی کوه، قله / سامان ساز: سامان دهنده / برکردن: بالا آوردن هراس افکن / سهم انگیز / برافزاید: زیاد کند، بیشتر کند / یال: گردن، بیخ گردن، موهای اسب و شیر، کنایه از تن و توش و بُرز و بالا / برشدن: بالا رفتن / ریش خندآمیز: مسخره کردن با استهزا، چیزی یا کسی که مورد تمسخر و استهزا قرار گیرد، مایه استهزا، مضحکه / گرم رو: به شتاب رونده، چالاک، / شبروی: رونده در شب، کسی که هنگام شب راه

برود به معنی «عسس» نیز گفته‌اند. / برزن: کوی و محله / مغموم: اندوهگین، اندوهناک / اندرون: درون چیزی / تازه‌رس: نرسیده.

۲-۱. واژگان، ترکیبات و اصطلاحات کهن قابل توجه

یکی از جنبه‌های آشکار این شعر، وجود لغات و اصطلاحات قدیمی است؛ لغاتی که امروزه یا از زبان خارج شده‌اند یا در گفتار و نوشتار چندان مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. استفاده از لغات و ساختارهای زبان کهن یا باستان‌گرایی زبانی (Archaism)، از ویژگی‌های بارز سبک شخصی کسرابی است. در ادامه نمونه‌هایی از این گونه واژگان، ترکیبات و اصطلاحات کهن را در کاربردهای مُنفرد یا ترکیبی می‌توان دید:

خاراسنگ / چشم‌انتظار / بر نمی‌شد / دل‌آشفته دم‌سرد / درگشودندم / نمودندم / کاینجاست / سر برون آوردن / کُھسار / پای‌کوبیدن / آهویچگان / آواره خواندن / نیم‌روز / سفالین‌بام / آتش گهی دیرنده / گر بیفروزش / ورنه / برفروزنده / بی‌دریغ‌افکنده / تازی: تاریک / اندر بند / می‌تراوید / سرحدات: مرزها / بر نمی‌اندوخت / دربند: زندانی / رایزن‌ها / وین: این / پولادین / سخت: بسیار / برش بگرفت / روزن / مجویدم / اندر رزم / اندر بزم / گوارا باد / می‌افشارمش / روز بهی / هم‌پشت: یار و مددکار / تیزرو / مأوایم / تازه‌رس: نرسیده / واپسین / مهربار / خواهدش افکند / درنگ آورد / هراس‌افکن / می‌پاید نظر افکند / زهرخندش / ز آندوه / گهی / برآ / تدرها / برافزاید / به‌سان / برروزن / برهمی‌شد / ریش‌خندآمیز / وا کردند / بفشرده / همره / پی‌جو / از پی‌آه / پی‌در پی / فرودیدند / پاکشان / شبروی / کوی و برزن / وین / وندرون / می‌کندشان / آتشدان / تناور / دیری است در خوانند / بر روزن.

۳-۱. واژگان، ترکیبات و اصطلاحات نو قابل توجه

کسرابی با نشان‌دن واژگان و ساختارهای دستوری کهن در کنار ترکیبات نو و امروزین، یعنی نوعی تلفیق سنت و مدرنیته زبانی، توانسته به زبانی مخصوص خود دست یابد. این ویژگی سبک شخصی او، افزون بر منظومه آرش کمانگیر، در اشعار دیگر او نیز جلوه‌گر است.

لازم به یادآوری است که منظور از واژگان، ترکیبات و اصطلاحات نو قابل توجه در شعر کسرابی، بی‌صبغی یا کم‌صبغی این کاربردها در شعر شاعران هم‌عصر اوست و گرنه بحث وضع واژه یا اصطلاح مد نظر نیست. برخی از مهم‌ترین واژگان، ترکیبات و اصطلاحات نو در این اثر به قرار زیر است:

گر پیامی‌مان نمی‌آورد / برف و سوز / گفته و ناگفته / آسمان باز / آفتاب زر / خاک باران‌خورده / در کُھسار / چشمه مهتاب / افسرده‌جان / آواره خواندن / پایه‌پای شادمانی‌ها / سبوی تازه / آب پاک نوشیده / نیم‌روز خستگی / سفالین‌بام‌ها / [بال باد] / خشم‌آهنگ / همیشه سوزنده / بی‌دریغ‌افکنده / روزگار تلخ و تازی / بر سرت افشان / خدمتگر آتش / سرد و سیه / روشنی افروز

/ بازوی پولادین / روی دشتِ باز / کم‌کمک / پچ‌پچ خفته / مجویدم نسب / هستی‌سوز
 سامان‌ساز / طنین زهرخندش / شهر سیلی خورده هذیان / ناپاک‌دل / براندیشند / نازک‌اندیشان
 / روزِ بهی / قله‌های سرکش خاموش / غرقه در رؤیا / پهنه البرز / آزمون تلختان / فتح
 نوشندش / تازه‌رس / آفتاب مه‌ریار / گام هراس‌افکن / مرگی تندخو / اهریمنی پرخاش‌جو /
 زربینه‌گل / سهم‌انگیز / یال کوه‌ها / پنجه خورشید / قله مغموم.

۴-۱. بهره‌گیری از عناصر زبان محاوره

همچنان که گفته شد، کسرایی کلمات و ساختارهای دستوری کهن را با لغات و ترکیبات امروزی، درهم‌آمیخته است. در فهرست لغات امروزی او، هم‌نشین واژه‌های زبان معیار، کلمات و اصطلاحاتی از زبان محاوره - البته با درصد کمتر - وجود دارد. این ویژگی زمانی تأمل‌برانگیز می‌شود که زبان آرکائیک با زبان فولکلوریک آمیخته می‌گردد. در ادامه به مواردی از این کاربردها می‌توان اشاره کرد:

دَم‌سرد: سخنان بی‌اثر و نامطبوع یا دارنده رفتار و حرکات ناخوشایند. عمونوروز: پیام‌آور بهار. خَاکِ باران خورده: خاکِ خیس. پایه‌پا: قدم به قدم. لبِ خاموش: لبِ بسته، ساکت، کسی که مَه‌سکوت بر لب نهاده است. آنک: اشاره به دور. برگ از برگ: هیچ چیز. زیرگوشی: درگوشی. دل‌پُرجوش: خشم، کینه و دل‌آزردگی. دشت‌های بی‌در و پیکر: ویژگی جایی که حفاظ یا در نداشته باشد یا ورود و خروج در آن تحت کنترل نباشد. رنگ و بو: زیبایی و خوش‌بویی. دلچسب: مطبوع، بسیار خوش‌آیند. در تله افتاده: گرفتار شدن یا به درد سر افتادن. بی‌نصیب: بی‌بهره. بخت تیره: اقبالِ نحس و بد. سیلی خورده: صدمه دیدن، آسیب دیدن. گُلگشت: گردش در گلزار، جای گردش و تفریح. هذیان: ۱. سخن بی‌معنی یا نامربوط، یاوه، سخنان آشفته‌ای که کسی معمولاً بر اثر تب یا اب‌تلا به آشفته‌گی ذهنی و روانی بر زبان می‌آورد؛ ۲. داشتن خیال‌های عجیب، مانند آنچه در مبتلایان به اسکیزوفرنی وجود دارد. غیرت اندر بند: مردانگی به اسارت درآمده، غیرت جریحه‌دار. دل‌مردگی: ناامیدی و افسردگی. نازک‌اندیشان: باریک‌بینان. گوارا باد: خوش‌آیند باد، لذت‌بخش باد. پی‌گیر: ۱. دنبال کننده، تعقیب کننده؛ ۲. دنباله‌دار، مداوم؛ ۳. مجازاً دارای پشت‌کار؛ ۴. پیوسته، مداوم، دائماً. سربلند و سبز باش: ۱. احساس سربلندی داشته باش؛ ۲. عالی و بلندمرتبه باش.

۵-۱. مهم‌ترین اشارات داستانی و اساطیری

عمو نوروز: پیرمردی خیالی که از آمدن نوروز خبر می‌دهد؛ بابانوروز. او یکی از نمادهای نوروز است. نیز نمادِ آبی که روشنایی و صفای تازه‌ای به خانه‌ها می‌آورد. داستان عمو نوروز، داستانی عاشقانه است. عمو نوروز منتظر زنی است که می‌خواهد با او ازدواج کند. بر اساس یک باور قدیمی، نامزد عمو نوروز از یک ماه به نوروز مانده، به دارکوب‌ها و چرخ ریسک‌ها می‌گوید که از

برگ نوس درختان و گل‌های نوشکفته، قبایی زیبا برای عمو نوروز که در سفر دوازده‌ماهه است، بیافند. عمو نوروز هر سال آخرین روز زمستان و اولین روز بهار، با کلاه نمدی، زلف‌های قرمز حنابسته - مثل ریشش -، با کمرچین آبی، شال خال‌خالی، شلوار گشاد و گیوه تخت، از بالای کوه روبه‌روی شهر با لبی خندان، دلی شاد و با عصایی در دستانش که تکیه‌گاه پیرمرد خسته است، یواش‌یواش پایین می‌آید (انوری، ۱۳۸۱: ۳۲۴).

آرش: تغییر شکل یافته واژه «ارخش» است که در فقرات ۳۷ و ۳۸ «یشت هشتم» در کتاب «اوستا» هم به آن اشاره شده است. در زبان فارسی امروز «آرش» و در منابع قدیمی‌تر، به صورت «آرش» از او یاد شده است. آرش، گذشته از اینکه اسم خاص است، به صورت اسم مجرد به معنی مرد نر، در مقابل زن هم استعمال شده است. از این اسم برای تعیین جنس نر ستوران نیز استفاده شده است. داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیامده، اما در چند جای شاهنامه از آرش کمانگیر یاد شده است:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر چو پیروزگر قارن شیرگیر

(یوگی برتلس، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۱۰۴)

بزرگان که از تخم آرش بدند سبک‌بار و جنگی و چابک بدند

(همان، ۱۳۶۷)

از آن زخم آن پهلو آتشی که سامیش گرز است و تیر آرش

(همان، ۲۲۱۰۴)

فخرالدین اسعد گرگانی نیز در داستان ویس و رامین می‌گوید:

اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر

تو اندازی به جان من به گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب

چنان تیری که بودش راه پرتاب ز مرو شایگان تا مرز گوراب

(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۹۹)

ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» هنگام توصیف «جشن تیرگان»، داستان آرش را بازگو می‌کند و ریشه این جشن را روز حماسه‌آفرینی آرش می‌داند. «[آرش] را که مردی با دیانت بود، حاضر کردند. [منوچهر] گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و آرش بر پاخاست و برهنه شد و گفت: ای پادشاه و ای مردم! بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان، این تیر را بیندازم، پاره‌پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود و خود را فدای شما خواهم کرد. سپس برهنه شد و به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود، کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره‌پاره شد و خداوند، باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است، پرتاب کند و این تیر در موقع فرود

آمدن، به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان، از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد، هزار فرسخ بود و منوچهر و «افراسیاب» به همین مقدار زمین، با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آن را عید گرفتند» (بیرونی، ۱۳۲۱: ۳۳۴-۳۳۵). منوچهر: منوچهر یا «منوش چیتَر»، یکی از پادشاهان پیشدادی است. اسم خاندان او در اوستا «اَئیریاو» یعنی یآوری کننده ایرانیان آمده است. منوچهر در اوستا «منوش چیتَر» یعنی از نژاد و پشت منوش است و «مَه‌ائوچیتَره» نیز آمده که به معنی از نژاد مینویی، آسمانی روحانی است. از منوچهر و خاندانش، فقط یک بار در اوستا - بند ۱۳۱ فروردین‌یشت - یاد شده است. در شاهنامه نیز منوچهر پسر «پشنگ»، برادرزاده «فریدون» است. مادر منوچهر، دختر «ماه‌آفرید» زن «ایرج» است. در جنگی که بین منوچهر و افراسیاب پیش آمد، منوچهر مغلوب و در طبرستان محاصره شد. به‌ناچار صلح بین ایرانیان و تورانیان برقرار گردید و برای تعیین حدود ایران، همان داستان تیراندازی آرش اتفاق افتاد. منوچهر به انتقام خون پدر بزرگش ایرج، سلم و تورزا کشت و سرهایشان را نزد فریدون فرستاد.

افراسیاب: نام او در اوستا «فَرَنگَرَسین» به معنی هراس‌انگیز یا کسی که به هراس افکند، است. صورت پهلوی نام او «فَراسیاو» یا «فَراسیاب» یا «فَراسیاب» است. در شاهنامه او دشمن ایرانیان، شاه اسطوره‌ای توران و پسر پشنگ است. افراسیاب سرانجام به دست کیخسرو کشته شد (دوستخواه، ۱۳۸۱: ۹۲۲).

البرز: از کوه البرز یا «هَرائیتی البرز» در اوستا به نام‌های «هَرا» «هَرائیتی» «هَرابُرز» و «هَرَبُرز» یاد شده است. نویسندگان فرهنگ واژه‌های اوستا و ناظم الاطباء، واژه «بُرز» را به معنی بلندی، بزرگی و شکوه نوشته‌اند. البرز که تغییر یافته «هَرابُرز» است به معنی «هَرای باشکوه» است (یار شاطر، ۱۳۶۹: ۱۰۵۳).

عده‌ای از پژوهندگان نظیر دکتر مشکور، بدون ذکر منبع، بدون تمایز بین رشته‌کوه البرز کنونی و کوه البرز اسطوره‌ای، آن را در شمال ایران تصور کرده، نوشته‌اند: «البرز که در اوستا «هَرائیتی‌برز» نام دارد، در جنوب دریای خزر و بلندترین قله آن دماوند است»، (مشکور، ۱۳۴۳: ۲). البرز رشته‌کوهی میان ایران و هندوستان است. ابراهیم پورداوود، درباره البرز شرح بیشتری داده، می‌گوید: هَرَا ئیتی Haraiti [در اوستا] غالباً هَرا آمده، اساساً یگ کوه مینویی (معنوی) و مذهبی بوده؛ بعدها این اسم را البرز یا هربرز گفته‌اند. به قول دینکرد، سری از پل چنوت (پل صراط) به البرز پیوسته است. در اوستا مکرراً از این کوه یاد شده (ر. ک: پورداوود، ۱۳۷۲: ۱: ۳۲۴).

تورانیان: کهن‌ترین منبع به زبان هند و اروپایی که به کلمه توران اشاره می‌کند، اوستا است. تمامی تورانیان در این کتاب، نام‌های ایرانی دارند. در کتاب‌های پهلوی نیز همه نام‌های تورانیان، ایرانی است؛ مانند ارجاسپ، نامخواست و ویدرفشِ جادو. در شاهنامه هم نام‌هایی مانند «پشنگ»، «افراسیاب»، «گرسوز»، «اغریرث»، «گروی»، «کهرم»، «سپهرم»، «اندریمان»، «سرخه»،

«شیده»، «فرنگیس»، «منیژه»، «ویسه»، «فرشیدورد»، «لهاک»، «هومان»، «پیران»، «بارمان»، «پیلسم»، «گلباد»، «نستیهن»، «شواسپ»، «ارجاسپ»، «ویدرفش»، «نام‌خواست» و....

کاملاً آشکار است که تورانیانِ عصر اوستایی، قوم یا قبیله‌ای «ایرانی» بوده‌اند. در عصر اشکانی و ساسانی، پس از آن‌که یاد و خاطره تورانیان کهن، به اسطوره‌ها پیوسته و در دل حماسه‌ها جای گرفته بود، با جایگزینی «هپتالیان» و «خیون‌ها» در آسیای میانه و سپس در عصر اسلامی با ساکن شدن «ترکان» در این ناحیه، نام قوم یا قبیله فراموش شد و کلمه «توران»، به ساکنان جدید این منطقه، یعنی «هپتالیان» و «خیون‌ها» و «هون‌ها» و سرانجام «ترکان» اطلاق گشت و با آنان منطبق شد. از این روست که در متون عصر اسلامی، گاه از اصطلاح تور و توران، برای اشاره به ترکان ساکن آسیای میانه و ماوراءالنهر استفاده می‌شود. تورانیان به عنوان یکی از دو قوم ایرانی محسوب می‌شدند که هر دو از نوادگان فریدون و اغلب نیز با یکدیگر با هم در جنگ بودند. از اوستا و کتب دینی پهلوی و داستان‌های ملی و اقوال مورخان قدیم، برمی‌آید که ایرانیان و تورانیان از یک نژاد بوده‌اند. منتهی ایرانیان زودتر شهرنشین شدند و تورانیان به همان وضع بیابان‌نوردی و چادرنشینی باقی ماندند.

طبرستان: این کلمه از «تپور» (نام قوم) + «ستان»، پسوند مکان ساخته شده است. تپورها قومی بودند که در عهد ماقبل آریایی، در ناحیه شمال ایران و جنوب بحر خزر، سکونت داشتند. طبرستان نامی است که مورخان اسلامی به مازندران و حدود اطراف آن از مشرق به مغرب اطلاق کرده‌اند. در زمان تألیف کتاب «حدودالعالم» حد آن از «چالوس» تا «تمشیه» بوده است. در زمان «یاقوت حموی» حدود آن ری، قوس، بحر خزر، حبل و دیلم (گیلان و دیلمان) بوده است (معین، ۱۳۶۴، ۱: ۵۳۱).

۱-۶. برخی از ویژگی‌های صرفی و نحوی

نوع نگاه آرکائیک کسراییی باعث شده تا او علاوه بر باستان‌گرایی در سطح صرفی، همین نگاه را در سطح نحوی نیز داشته باشد. نمونه‌هایی از این نگاه باستان‌گرایانه را در شواهد زیر می‌توان مشاهده کرد:

دره‌ها دل‌تنگ: استعاره کنایی است. راه‌ها چشم انتظارند: استعاره کنایی است. برنمی‌شد: فعل پیشوندی و به معنی بالا رفتن است. گر پیامی مان نمی‌آورد: عبارت و ویژگی سبکی دارد. گر نمی‌افتاد: عبارت و ویژگی سبکی دارد. در گشوندم: «م» متمم است. یعنی در را بر من گشوندند. مهربانی‌ها نمودند: «م» متمم است. یعنی به من مهربانی کردند. داستان خشم: اضافه اختصاصی. کاینجاست: عبارت و ویژگی سبکی دارد. خواب گندمزار: اضافه تشخیصی. چشمه مهتاب: اضافه تشبیهی. ورنه: عبارت و ویژگی سبکی دارد. برفرزنده: از مصدر پیشوندی «برفروختن». گر

بیفروزش: عبارت ویژگی سبکی دارد. وَرنه: عبارت ویژگی سبکی دارد. اندر: کلمه کاربرد سبکی دارد. مباداشان: ساخت فعل دعایی به شیوه قدیم مخصوص دعا یا نفرین. الماس اختر: اضافه تشبیهی. دودو، سه‌سه: قید تکرار با کاربرد کهن است. کم‌کمک: است. کمان کهکشانی: اضافه تشبیهی. اندوهان: جمع بستن اسم معنی با «ان» مثل غمان، شبان، نوعی ویژگی سبکی است. نیایش را: کاربرد «را» به معنی «برای»، نوعی ویژگی سبکی است. خوشه خورشید: اضافه تشبیهی. کام مرگی تندخو: تشخیص، اضافه استعاره مکنیه. شما را باد: ساختار نحوی قدیم مخصوص دعا یا نفرین. به‌سان: از ادات تشبیه کهن. برهمی‌شد: از مصدر پیشوندی «برشدن»، بالا رفتن. پرده‌های اشک: اضافه تشبیهی؛ و اندرون: کاربردی قدیم به جای «در». تیغه شمشیر: اضافه اختصاصی. اندر: کاربردی قدیم به جای «در». گوارا باد: ساخت فعل دعایی به شیوه قدیم. براندیشند: فعل پیشوندی از مصدر «براندیشیدن» به معنی ترسیدن. بازمی‌گیردم: فعل پیشوندی از مصدر بازگرفتن + «م» متممی یعنی از من پس می‌گیرد. نمودندم: فعل ویژگی سبکی دارد. برش بگرفت: کاربرد زبانی کهن دارد. یعنی گرداگرد چیزی را گرفتن. برکردن: کاربرد زبانی کهن دارد، بالا آمدن. می‌گیردم: فعل ویژگی سبکی دارد. ساق گردو: اضافه اختصاصی.

* در بندهای پایانی شعر، فعل‌های «است» و «هستند»، از ۳ جمله حذف شده است:

- کوه‌ها خاموش [است]

- دره‌ها دل‌تنگ [است]

- راه‌ها چشم‌انتظار کاروانی با صدای زنگ [هستند].

۲. بررسی شعر از جنبه‌های بلاغی

منظومه آرش کمانگیر از نظر بلاغت تصویر، بسیار غنی است. در شعری که ۳۱۰ مصراع دارد. ۱۷ تشبیه، ۲۰ استعاره، ۱۰ نماد و ۱۴ کنایه وجود دارد که در مجموع، ۶۱ صورت خیالی را تشکیل می‌دهند. اغلب قریب به اتفاق این صورت‌های بلاغی، نو و از پرداخته‌های خاص شاعر است. افزون بر این، منظومه آرش کمانگیر، سرشار از آرایه‌هایی چون تناسب، تضاد، تکرار و واج‌آرایی و... است که علاوه بر جذابیت‌های خاص خود، در استحکام بخشیدن به شعر و تکمیل جنبه‌های موسیقایی آن بسیار مؤثر هستند. مجموع این عوامل، شعر کسرایی را از جنبه ادبی و بلاغی، به پختگی و کمال رسانده‌اند. در ادامه به برخی از این ویژگی‌های بلاغی اشاره می‌شود:

۲-۱. تشبیه

در منظومه آرش کمانگیر از میان صورت‌های خیالی شاعرانه، تشبیه بیش‌ترین بسامد را دارد. موارد زیر نمونه‌های شاخص این امکانی بلاغی هستند:

آفتاب زر: تشبیه بلیغ مؤکد، حسی به حسی. چشمه مهتاب: اضافه تشبیهی. گهواره رنگین‌کمان: تشبیه بلیغ، تشبیه حسی به حسی. زندگی آتشگهی [... است]: تشبیه بلیغ، تشبیه عقلی به حسی.

[بخت] چون روی بدخواهان تیره [است]: اضافه تشبیهی، تشبیه مرسل و مؤکد حسی به حسی. زندگی سرد و سیاه چون سنگ: اضافه تشبیهی، تشبیه مرسل و مؤکد حسی به حسی. الماس اختر: اضافه تشبیهی. کمان کهکشان: اضافه تشبیهی. پرده‌های اشک: اضافه تشبیهی.

۲-۲. استعاره (مصرحه و مکنیه)

استعاره نیز در اشکال گوناگون خود، در شعر آرش کمانگیر، نمودی ویژه و بالاترین بسامد را دارد. نمونه‌هایی از این امکان بلاغی را در ادامه خواهیم دید:

سرانگشتان جنگل: تشخیص یا انسان‌وارگی، اضافه استعاری. [بال باد]: جاندارپنداری دارد. مرگی تندخو: تشخیص یا انسان‌وارگی. به یال کوه‌ها لغزید کم‌کم پنجه خورشید: «پنجه خورشید»: اضافه استعاری. خورشید به پلنگی تشبیه شده که کم‌کم پنجه بر یال کوه‌ها و شکارها می‌اندازد. زرینه‌گل: استعاره مصرحه از خورشید. ایوان شب: اضافه استعاری. نیزه زرین: اضافه استعاری. چشم آفتاب: اضافه استعاری. چشم انتظار بودن راه‌ها: تشخیص یا انسان‌وارگی. سرپنجه ایمان: اضافه استعاری. پنجه خورشید: اضافه استعاری. چشم آسمان: اضافه استعاری. بال‌های مرگ: اضافه استعاری. آسمان اشک: اضافه استعاری. دامن کوه: اضافه استعاری. دره‌ها دل‌تنگ: تشخیص یا انسان‌وارگی. شهر سیلی خورده: تشخیص یا انسان‌وارگی. دهان سنگ‌های کوه: اضافه استعاری. دهان صبح: اضافه استعاری. قلعه‌های مغموم: تشخیص یا انسان‌وارگی.

۲-۳. بهره‌گیری از کنایه

یکی دیگر از شگردهای بلاغی در آرش کمانگیر، بهره‌گیری شاعر از کنایه است. برخی از مهم‌ترین کنایه‌های این شعر به قرار زیر است:

دود از بام برنخاستن: کنایه از سوت و کور بودن خانه‌ها. در روی کسی گشودن: کنایه از دعوت کردن کسی. بی‌در و بیکر بودن: کنایه از پهن و عریض و طویل بودن و نیز هرج و مرج. پای کوبیدن: کنایه از شادمانی کردن. سیلی خورده بودن: کنایه از مظلوم واقع شدن. دست سوی کسی آوردن: کنایه از کمک خواستن یا کمک دادن. پریختن: کنایه از تسلیم شدن، عاجز شدن، مردن.

۲-۴. نمادپردازی

معمولاً در اغلب شعرها، کلمات آغازین دارای بار معنایی و احساسی و لحن حماسی هستند و با همین شلیک نخستین، مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در ذکر معانی نمادین، اولین موردی که ذکر می‌شود، معنای حقیقی یا قاموسی واژه است و معانی بعد، جنبه مجازی یا فراقاموسی دارند؛ یعنی معانی که خود شاعر، آن‌ها را خلق کرده است. در کاربردهای سمبلیک، تعدد معنا امری معمول و جزء ذات نماد است. برخی از مهم‌ترین نمادهای شعر آرش کمانگیر به قرار زیر است:

عمو نوروز / پیرمرد: شاه، طبیعت، فردی که برای زندگی مردم، برکت می‌آورد، انتشار بهار و حیات تازه است، به مثابه نمادی از سنت‌ها و تجسم اسطوره‌ای است. زنگ: صدای زنگ انقلاب، تحول مبارزان خاموش، انتظار تحول دگرگونی سیاسی در کشور است. آرش: اسطوره بی‌همتا، منجی ایران، مژده‌آور باران و نماد جان‌فشانی در راه میهن است. کوره: نماد افروزدگی. بلور و آب: نماد لطافت و نرمی و حیات. کولاک: سکوت رعب‌آور زمانه، دشمن. چراغ: نماد روشنی و امید. هذیان: نماد پریشانی، تب، ستم. برف و سوز: نماد ترس، خفقان و ستم.

درخصوص جنبه نمادین شعر آرش کمانگیر و برخی از دیگر اشعار کسرایی، این نکته گفتنی است که او به عنوان شاعری متعهد، به سرنوشت کشور و مردمش توجه دارد. بنابراین نمی‌تواند نسبت به مسائل جامعه بی‌تفاوت باشد و در این مسیر با زبان شعر به مبارزه می‌پردازد. کسرایی تا این مایه هوشمند هست که بداند، نباید با انتقادات صریح، اسباب گرفتاری خود را فراهم کند و نیز نباید شعرش را تا حد شعارهای سیاسی تنزل دهد، بنابراین این شعر را دو لایه و با دو کارکرد خلق می‌کند:

۲-۴-۱. کارکرد سیاسی-اجتماعی

کسرایی خلق یک حماسه ملی را برای پیوند کلامی با شرایط اجتماعی و کمی دورتر، روزگار سیاسی زمانه خویش مناسب یافته است. چنین نکته‌ای، در نگاه نخست می‌تواند سروده را

زمان‌پذیر جلوه دهد، اما تکیه و تأکیدی که در شعر، بر زندگی هست، وجهی از زمان‌ناپذیری را رقم می‌زند.

دوست داشتن زندگی، دوری از مرگ و در عین این دوری، زیستن در کناره‌ها و حاشیه‌های آن، تلقی انسان به عنوان گروهی از انسان‌ها و به مثابه یک مجموعه تا حد یک ایدئولوژی پیش نمی‌رود و در کلیت به ضعف شعر منجر نمی‌شود. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که جلوه‌های بیرونی حماسه آرش کمانگیر از درون آن، پر جلوه‌تر است.

۲-۴-۲. کارکرد ادبی و هنری

یعنی وصف دقیق قهرمانی و پهلوانی آرش و جلوه‌های گوناگون آن، شباهت بسیاری به کوه‌های خاموش، دره‌های دل‌تنگ و دره‌های خاطر‌آزرده دارند. در این لایه، راه‌ها چشم‌انتظار کاروانی با صدای زنگ چهار پایان هستند. نمونه‌های دیگری از شواهد این لایه را در زیر می‌توان دید:

برنمی‌شد گر ز بام خانه‌ها دودی؛ سوسوی چراغی گر پیامی مان نمی‌داد؛ رد پاها گر نمی‌افتاد روی جاده‌ها لغزان؛ آسمان باز است؛ دشت‌ها بی در و پیکر است؛ گل از درون برف سر بیرون می‌آورد؛ ماهی در بلور آب نرم می‌رقصد؛ بوی عطر خاک باران‌خورده در کهسار می‌پیچد.

۲-۵. تناسب

این يك نکته مهم در بررسی‌های فرمالیستی است که تناسب‌ها به دلیل قرار گرفتن در شبکه‌های معنایی، جایگاه ویژه‌ای در ساختار کلی يك اثر دارند. در ادامه و برای پرهیز از توضیح تناسب‌ها، به برخی از موارد این رابطه معنایی، اشاره می‌شود:

کوه‌ها، دره‌ها / راه، کاروان، صدای زنگ / دود، چراغ / رد پا، جاده / کولاک، دم‌سرد / برف و سوز / شعله، آتش / آسمان، آفتاب / باغ، دشت / ماهی، بلور آب / شعله، همیشه / کوه، دره / مه، باران، رنگین‌کمان / آرام، آهسته / خشک، تشنه / هذیان، پریشان / شاخه، برگ / سینه، دل / باغ، برگ / آفتاب، باد، باران / تیره، تار / رنج، کار / باده، جامه / خشم، کین / بزم، رزم / پیکار، کار / مشت، پشت / سبو، سنگ / ستیغ، کوه / مأوا، جا / آفتاب، کوه، باد / چشم، لب، دست، دل / باده، جامه / چشم، چشم‌خانه / کین، خون / آفتاب، خورشید / آسمان، اختر / رنگ، بو / گلبرگ، گل / سیمین، زرین / کوه، کمر / خورشید، آسمان / روزن، در / چشم، اشک / برآشفته، جوش، خروش / بحر، موج، صدف / شهاب، شب / دل، دست / کهکشان، شهاب / ستیغ، کوه / آتش، باد / آسمان، صبح، سحر / صبح، آفتاب / زمین، آسمان / نیکی، بدی / دل، جان / آفتاب، خورشید / سیمین، زرین / نسیم، صبحدم / نغمه، آهنگ، صدا / اشک، چشم، دیدگان / کمان، ترکش، تیر / ماهتاب، شب / البرز، قله / هیزم، آتشدان / تیغه،

شمشیر / ایران، توران / کوی، برزن / ایوان، در / آفتاب، ماه / هیزم، آتش‌دان / کوه‌ها، دره‌ها / گلبرگ، گل.

۶-۲. تضاد

تضاد نیز به عنوان یکی از عناصر مهم در شبکه‌های معنایی، جایگاه ویژه‌ای در بررسی‌های فرمالیستی دارد. از این نظر نیز شعر آرش کمانگیر قابل ملاحظه است. نمونه‌هایی از این ضدمعنائی‌ها را در ادامه خواهیم دید:

خاموش، روشن / گفته، ناگفته / دیدن، نشستن / آمدن، رفتن / غم، شادمانی / کارکردن، آرمیدن / سرد، گرم / سیاه، روشن / آزادگان، نامردمان / دشمن، دوست / دشت، دریا / شب، صبح / بزم، رزم / سیو، سنگ / زمین، آسمان / کوه، دریا / گویا، خاموش / نیکی، بدی / می‌گیرد، می‌راند / زانو، دستان / چشمه، تشنه / شب، روز / زمین، آسمان.

۷-۲. عناصر موسیقایی

این يك واقعیت است که اغلب بخش‌های آرش کمانگیر، به یک انشای منظوم شباهت دارد و اگر عنصر وزن را از شعر بگیریم، چیزی که از محتوای مطلب می‌ماند، یک سرمقاله بسیار ساده درباره قصه آرش با نتیجه‌ای اجتماعی است. بنابراین، یکی از مهم‌ترین عناصر اثرگذار در این شعر، عامل موسیقی است.

این شعر در قالب آزاد نیمایی سروده شده است. از ویژگی‌های شعر آزاد، داشتن وزن عروضی و قافیه است و تفاوت این قالب با شعر سنتی در بلند و کوتاه مصراع‌ها، وزن آن‌ها و جای قافیه است. در شعر سنتی تعداد هجاها در تمام مصراع‌ها یکسان است و به اصطلاح عروضیان تعداد افعیل تمام مصراع‌ها برابر است، اما در شعر نیمایی تعداد هجاها برابر نیست و نوع زحافات نیز ممکن است یکسان نباشد. مثلاً مصراع اول «فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن» و مصراع دوم «فاعلاتن» و مصراع سوم «فاعلاتن، فاعلاتن» باشد.

۲-۷-۱. طول مصراع در شعر آرش کمانگیر

در این شعر که گاهی، سطرهایی از آن با «فاعلاتن» و گاهی با «مفاعیلن» شروع می‌شود، زبان و بیان کسرایی، زبانی اشرافی با تکیه بر واژه‌هایی تراش‌خورده در بستری از مصراع‌های بلند و متوسط است. چیدمان شعر آرش کمانگیر به شکلی که در آثار کسرایی ضبط شده، حدود ۳۱۰ سطر یا مصراع دارد. این مصراع‌ها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد، مصراع‌های کوتاه، مصراع‌های متوسط و مصراع‌های بلند. تعداد مصراع‌های کوتاه در این شعر حدود ۴۷ مصراع کوتاه، مصراع‌های متوسط حدود ۹۶ مصراع و مصراع‌های بلند حدود ۱۶۷ مصراع است. با این وصف، تمایل کسرایی به مصراع‌های بلند که نیمی از منظومه را به خود اختصاص داده‌اند، عرصه را برای

هنرنمایی‌هایی زبانی و بلاغی او فراهم آورده است. دقت در برخی از این مصراع‌های بلند، سودجویی‌های او را در بهره‌گیری از تمام امکانات زبانی و خیالی نشان می‌دهد:

ما چه می‌کردیم در کولاک دل‌آشفته دم‌سرد؟
 زود دانستم که دور از داستان خشم برف و سوز،
 قصه‌های درهم غم را ز نم‌های باران‌ها شنیدن؛
 گر بیفروزش، رقص شعله‌اش در هر کران پیداست.
 چشم‌هایش در سیاهی‌های کومه جست‌وجو می‌کرد!
 چشم‌ها با وحشتی درچشمخانه هر طرف را جست‌وجو می‌کرد
 چشم‌ها، بی‌گفت و گویی، هر طرف را جست‌وجو می‌کرد.
 که سیمین پایه‌های روز زرین را به روی شانه می‌کوبید،
 طنین گام‌های استواری را که سوی نیستی مردانه می‌رفتند؟
 راه‌جویانی که می‌جستند آرش را به روی قله‌ها، بی‌گیر

۲-۷-۲. وضعیت قافیه در شعر آرش کمانگیر

شعر آرش کمانگیر، قافیه اصلی یا محوری ندارد و قافیه‌های هر بند متناسب با حال و هوای همان بند، با بندهای دیگر متفاوت است. تعداد قافیه‌های این شعر حدود هشتاد و سه قافیه است که با توجه به تعداد مصراع‌های آن یعنی ۳۱۰ مصراع یا سطر چیزی در حدود هر چهار سطر یا مصراع می‌توان به کلمات قافیه بازخورد. در میان این قافیه‌ها می‌توان به تمام انواع کلمات، اعم از اسم، صفت، قید، ضمیر و خصوصاً افعال و مصدرها بازخورد که به نوبه خود در کنار قافیه‌های دیگر به شعر پویایی و زندگی داده است. این قوافی عبارتند از:

خاراسنگ، صدای زنگ / زیباست، کاین جاست / دویدن، ورزیدن، کوبیدن / آرمیدن، دیدن،
 نوشیدن / راندن، خواندن / شیردادن، ماندن / شنیدن، دیدن / نشستن، بستن / زیباست،
 پابرجاست / لبخند، افکند / جست‌وجو، گفت‌وگو / برفروزنده، سوزنده / افشان، انسان / عمو
 نوروز، روشنی‌افروز / آرش، آتش / روزگاری، تاری / تیره، چیره / هذیان، پریشان / سنگ، ننگ
 / پیچان، بیجان / زمستان، شبستان / خاموشی، فراموشی / مرگ، برگ / خاموش، پرجوش /
 سامان، ویران / نمی‌ورزید، نمی‌خندید / پُربار، در کار / بی‌شرم، چشم / جست‌وجو، بازگو /
 کور، دور / بازگو، جست‌وجو / می‌سایید، می‌نالید / می‌بارید، می‌مالید / آغاز، سرباز / خفته،
 برآشفته / آزاده، آماده / پوشندش، نوشندش / چنگ، آهنگ / بزم، رزم / سنگ، جنگ / پیکار،
 کار / مشتم، پشتم / مأوایم، جایم / آتش‌پر، فرمان‌بر / پهلوانی، جوانی / ساز، پرواز / برکرد،
 دیگر کرد / بدرود، خواهد بود / پاک، پاک / خاموش، جوش / می‌آید، می‌پاید / می‌خندد،

می‌گیرد / بیزار، خوار / تار، پیکار / شیرین، این / خاموش، پر جوش / می‌داند، می‌راند / بنهاد، بگشاد / توشه، خوشه / امید، خورشید / بی‌تاب، سیراب / تندخو، پر خاش جو / شست‌وشو، رنگ و بو / می‌سایید، می‌کوید، می‌گیرید / برافزاید، سردارید / نگه دارید، کمر دارید / خاموش، گوش / خورشید، پاشید / آرام، بام / جانکاه، همراه / مردانه، آگاهانه / صدا کرد، دعا کرد، وفا کرد / رؤیا، غوغا / بی‌گیر، بی‌پیر / تیر کرد، شمشیر کرد / فرودیدند، باز نامیدند / درگشت، بگذشت / باز، البرز / می‌بینید، می‌دانید / می‌مانند، می‌خوانند، می‌خواهند / آگاه، راه / خاراسنگ، دل‌تنگ، صدای زنگ / عمو نوروز، پرسوز.

۲-۷-۳. نگاهی به عنصر ردیف

از آن‌جا که ردیف از ابتکارات ایرانیان است و کاربرد به‌موقع آن، جایگاه ویژه‌ای در چهارچوب‌دهی به شعر و استخوان‌بندی ابیات دارد، کسرایی نیز به نوبه خود به خوبی توانسته از این امکان موسیقایی بهره‌بردارد. در این شعر ۲۴ ردیف به کار رفته که جایگاه ردیف‌های فعلی بسیار قابل توجه است.

برف می‌بارد، برف می‌بارد / زیباست، کاینجاست / زیباست، پابرجاست، پیداست / جست‌وجو می‌کرد، گفتگو می‌کرد / آتش بود، آرش بود / روزگاری بود، تاری بود / هذیان داشت، پریشان داشت / زمستان شد، شبستان شد / جستجو می‌کرد، بازگومی‌کرد / رزم پوشندش، فتح نوشندش / پهلوانی نیست، جوانی نیست / بر کرد، دیگر کرد / راستین سوگند، پاک‌بین سوگند / پاک است، باک است / بیزار است، آدمی‌خوار است / تار است، پیکار است / شیرین است، این است / به سر دارید، کمر دارید / خو دارم، جو دارم / تندخو دارم، پر خاش جو دارم / شست‌وشو خواهیم، رنگ و بو خواهیم / مردانه می‌رفتند، آگاهانه می‌رفتند / صدا کردند، دعا کردند، وفا کردند / تیر کرد آرش، شمشیر کرد آرش.

نتیجه‌گیری

آرش کمانگیر مشهورترین سروده سیاوش کسرایی است. این منظومه از این جهت ارزش دارد که گوینده آن، راه تازه‌ای پیش گرفته و در کوشش نخستین خود تا آن‌جا که توقع می‌توان داشت، کامیاب شده است. بر خلاف پیش‌تر آثار گویندگان جوان که از مرگ و نومیدی حکایت می‌کنند، در این شعر، شور، شوق، تکاپوی زندگی و کوشش برای سرفرازی، محرک گوینده داستان است و از این جهت نیز منظومه آرش کمانگیر ارزش خاصی دارد.

در این منظومه کوتاهی و بلندی مصراع‌ها تابع آهنگ جمله و کشش معانی شاعر، پای‌بند قافیه نیست، اما از آن بسیار استفاده می‌کند. وزن منظومه در همه مصراع‌ها یکسان نیست و اگرچه از دایره یا سلسله عروضی خاصی نیز پیروی نمی‌کند، در هر مورد به تناسب مطلب، اندکی تغییر می‌دهد.

پذیرد. عبور از یک وزن به وزن دیگر - هرچند گاهی در آن نواقصی دیده می‌شود - در بیشتر موارد با استادی و آگاهی انجام می‌گیرد.

منظومه آرش کمانگیر، از نخستین نمونه‌های شعر نو حماسی است که هم از لحاظ متن و مضمون و هم از جهت قالب و شیوه بیان تناسبی بی‌نظیر دارد.

آرکائیسم زبانی یکی از ویژگی‌های سبک شخصی کسرایی است که در آرش کمانگیر نمود بارزی دارد. کسرایی ترکیبات نو، کهن و محاوره‌ای را چنان با مهارت و هنرمندی در کلام تلفیق می‌کند که خواننده در یک خوانش سطحی، متوجه ناهمگونی آن‌ها نمی‌شود و از طرفی همین ترکیب نامتناسبها است که به سبک او تشخیص می‌بخشد. البته شاعر در بهره‌گرفتن از عناصر کهن‌تبار، اصرار و پافشاری زیادی از خود نشان نمی‌دهد.

از لحاظ نحوی در این شعر، ساخته‌ای دستوری گاهی در مسیر تأیید و گاهی برای خنثی کردن یکدیگر، به قصد ایجاد تعادل به کار گرفته شده‌اند. مثلاً هم حذف فعل به قرینه در آن دیده می‌شود و هم تکرار برخی اجزای جمله یا در کنار مصراع‌های بلند، شاهد مصراع‌های بسیار کوتاه هستیم.

از دیگر ویژگی‌های این منظومه، توجه به موسیقی شعر است که با بهره‌گیری از شگردهایی نظیر: واج‌آرایی، تناسب و تکرار ایجاد شده است. عواملی که علاوه بر جذابیت‌های مخصوص خود، در استحکام بخشیدن به شعر و تکمیل موسیقی آن بسیار مؤثر بوده‌اند. استفاده از دو عنصر تناسب و تضاد نیز در ایجاد تعادل یادشده تأثیر بسزا داشته است. مجموع این عوامل جنبه ادبی و هنری کلام را به سرحد پختگی و کمال رسانده است.

از نظر تصویری، آرش کمانگیر بسیار غنی است. در شعری که ۳۱۰ مصراع دارد، ۱۷ تشبیه، ۲۰ استعاره، ۱۰ نماد، ۱۴ کنایه و در مجموعه ۶۸ صورت خیالی به کار برده شده که اغلب قریب به اتفاق آن‌ها خود ساخته خود شاعر است.

آنچه باعث شده آرش کمانگیر از سروده‌ای ساده و در وصف فراتر برود و شعری عمیق و چندلایه به نظر برسد، جنبه نمادین آن است. با این وصف، کسرایی در سرودن آرش کمانگیر، افزون بر آگاهی‌های تلمیحی به حماسه‌ها و اسطوره‌ها، از زبان رمزی و نمادین نیز بهره می‌برد.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۶). تاریخ اساطیر ایران. چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
- ابراهیمی، نادر. (۱۳۵۱). آرش در قلمرو تردید. تهران: انتشارات فاروس ایران.
- اسعد گرگانی، فخرالدین. (۱۳۸۱). منظومه ویس و رامین. تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- برتس، هانس (۱۳۸۳)، مبانی نظریه‌های ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، ماهی.
- بهرامی، احسان. (۱۳۶۹). فرهنگ واژه‌های اوستایی. تهران: نشر صبح.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۲۱). آثارالباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۱۲). یسنا. جلد اول. تهران: انتشارات فروهر.
- دادگی، فرنیغ. (۱۳۴۶). بندهشن ایران. مترجم مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۱). اوستا کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. چاپ هشتم. تهران: انتشارات مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۵۲). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه لغت‌نامه.
- کسرایی. سیاوش. (۱۳۸۰). آرش کمانگیر. چاپ هفتم. تهران: انتشارات نادر.
- محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۴). برهان قاطع. مترجم محمد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی. جلد اول. چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- مشکور، جواد. (۱۳۴۳). ایران در عهد باستان. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یار شاطر، احسان. (۱۳۵۴). مقاله «آرش» در دانشنامه ایران و اسلام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

